روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۵۹ ■ شماره ۱۳۵ دوره جدید ■ یکشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۸۹ ■ ۳ شوال ۱۴۳۱ ■ ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۰

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – **نمابر:** ۸۸۶۷۷۴۶۹

توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا – **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰

امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق

چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷** – ۶۶۸۲۲۳۴۶

کیارستمی از تقوایی تقدیر کرد

سومین جشن مستقل فیلم کوتاه با حضور عباس کیارستمی، ناصر تقوایی، عباس گنجوی و جمعی از سینماگران کشورمان در تالار ایوان شمس برگزار شد. در بخشی از جشن فیلم کوتاه که به بزرگداشت ناصر تقوایی اختصاص داشت عباس کیارستمی و عباس گنجوی برای تقدیر از این کارگردان روی سن رفتند و عباس کیارستمی گفت: برایم افتخاری است که دوست عزیز و همکار قدیمی‌ام ناصر تقوایی هم اینجاست. به گزارش ایسنا ناصر تقوایی هم هنگام حضور روی سن با اشاره به عدم اکران فیلم‌های کیارستمی در ایران گفت: «گویی عده‌ای فراموش کرده‌اند که فیلم ساختن به شیوه کیارستمی به نوعی مانند شعر سعدی است و سهل ممتنع محسوب می‌شود.»

تهران: اذان ظهر ۱: ۱۳ اذان مغرب ۳۵: ۱۹ اذان صبح فردا ۲۰: ۵ طلوع آفتاب ۴۵: ۶

آخر

وفور علامات

و امّا بعد...

جعفر مدرس صادقی

هفته‌ی پیش، اشاره‌ای کردیم به اصل «سادگی» و این که شیوه‌ی خط به طور طبیعی و بدون این که هیچ بخشنامه و دستورالعملی در کار باشد، فقط بنا به ضرورت زمانه، به سمت سادگی پیش می‌رود. سادگی یعنی سازگاری هر چه بیشتر صورت نوشتار با زبان گفتار و در عین حال خلاصی از علامت‌های غیر ضروری و مزاحم. اعراب‌گذاری فقط تا آن حد که به درست خواندن متن کمک کند از ضروریات است و کاریش نمی‌شود کرد. اما افراط در اعراب‌گذاری به شلوغی متن منجر می‌شود و روند خواندن را مختل می‌کند و نقض غرض است. به علامت‌های دیگری که سابقه‌ی طولانی دارند و با خط ما عجین شده‌اند فعلن کاری نداریم. اصل «سادگی» حکم می‌کند که یک فکری هم به حال آن علامت‌ها بکنیم، فقط به ضروری‌هایی که کاریش نمی‌شود کرد بچسبیم و خودمان را از شرّ غیر ضروری‌ها خلاص کنیم. اما پیش از آن، نگاهی بیندازیم به پیشنهادهایی که در جهت عکس عمل می‌کنند و با ابداع علامت‌های جدید قصد دارند راه حلی برای همه‌ی کم و کاستی‌ها پیدا کنند. داریوش آشوری پیشنهاد می‌کند برای نشان دادن صدای o علامتی شبیه یک هفت کوچولو بالای «واو» بگذاریم و برای نشان دادن صدای oo یک خط تیره‌ی کوچولو بالای «واو» و برای نشان دادن صدای ow علامتی شبیه مَد. و پیشنهاد می‌کند برای تمیز دادن «ی»ی وحدت از «ی»ی نسبت یا «ی»ی مصدری، دو نقطه زیر «ی»ی وحدت اضافه کنیم. و نیز پیشنهاد می‌کند میان اجزای یک ترکیب، هایفن (خط تیره‌ی کوتاه یا به قول خودش «ریزخط») اضافه کنیم: مثلن به جای «کم‌وکاستی‌ها»، بنویسیم «کم – و – کاستی‌ها» و به جای «گاه‌به‌گاه» بنویسیم «گاه – به – گاه». («چند پیشنهاد درباره روش نگارش و خط فارسی»، در: «بازاندیشی زبان فارسی»، نشر مرکز، ۱۳۷۵.) پیشنهاد دیگر این صاحبنظر معاصر درباره‌ی انفصال ضمیر معروف به «متصل» و جدا کردنش از کلمه‌ی ماقبل (با این که هیچ ربطی به بحث علامت‌های ما ندارد) نشان‌دهنده‌ی حرکت ایشان در جهت عکس و پیچیده کردن ماجراست: «آتش هجران – ت را هیزم من ام...» یا: «گرچه افتاد ز زلف اش گرهی در کار – ام...» («سر هم نویسی و جدانویسی»، در: همان کتاب.) خوشبختانه امکانات حروفچینی هنوز اجازه نمی‌دهد همه‌ی پیشنهادهای نویسنده حتا در کتاب‌های خود ایشان هم اعمال شود. اما تا همین جا هم، کثرت علائم کسره، ریزخط‌های میان ترکیب‌ها، دونقطه‌های زیر «ی» و نیز الف‌های اضافه شده به ضمیرهای «متصل» جدا افتاده خواننده‌ی علاقه‌مندی را که اشتیاق فراوانی برای دنبال کردن نوشته‌های این مقاله‌نویس برجسته دارد به اندازه‌ی کافی به درد سر می‌اندازد: «آخرین باری که دیدم اش... در تابوتی خوابانده بودند – اش... چشمهای اش بسته بود... موهای پرپشت اش... مانند جوانی های اش...»، «یاد – اش بخیر...»، «همسر- اش... پر جوش – و – خروش...»... «هوا- و – هوس...»، «در- هم – تنیدگی...» («پرسه‌ها و پرسش‌ها»، نشر آگه، ۱۳۸۹.) ایرج کابلی که با چاپ کردن مقاله‌ی «فراخوان به فارسی‌نویسان و پیش‌نهاد به تاجیکان» در مجله‌ی «آدینه» (شماره‌ی ۷۲، سال ۱۳۷۱) مُنادی اصل «جدانویسی و بی‌فاصله‌نویسی» شد، در کتاب «درست‌نویسی‌ی خط فارسی» (نشر بازتاب‌نگار، ۱۳۸۴) پیشنهاد می‌کند زیر «ی»ی نسبت دونقطه بگذاریم (به جای زیر «ی»ی وحدت که پیشنهاد آشوری است)، بالای حروف «ه» و «و» و «ی» در حالتی که صامت اند و نه صدادار، یک نقطه (و تا قبل از طراحی این نقطه، علامت سکون) اضافه کنیم و یک هشت کوچولو مابین اسمی که از ضمیر جدا شده است با ضمیر مربوطه: «من معلم ام، ما معلم ایم، تو معلم ای، شما معلم اید...» (به علت محدودیت امکانات حروفچینی، تجسّم این «هشت» مابین اسم و ضمیر را به تخیل خواننده واگذار می‌کنیم.) عرضه‌ی این پیشنهادهای انقلابی و تشکیل «شورای بازنگری در شیوه‌ی نگارش و خط فارسی» در مرداد ۱۳۷۱ که «اعضای ش» (رسم‌الخط کابلی) همه صاحبنظر و اهل فن بودند، سبب شد شاعر بزرگی به عظمت احمد شاملو دچار وسوسه‌ی رسم‌الخط بشود و تصمیم بگیرد در رسم‌الخط همه‌ی کتاب‌های چاپ شده‌اش تجدید نظر کند. و چه دعواها که به خاطر این تصمیم جدید شاعر درنگرفت! ناشر «دن آرام» می‌گوید تأخیر چند ساله در انتشار این ترجمه به دلیل اصرار شاعر بر رعایت این رسم‌الخط جدید بوده است. العُهده علی‌الرّاوی!

و اما برگردیم به علامت‌هایی که سابقه‌ای طولانی دارند و ریشه در عربی دارند و در خط فارسی هم به وفور به کار می‌روند. آیا همه‌ی این علامت‌ها ضروری اند و آیا راهی برای خلاصی از دست کم بعضی از این علامت‌ها وجود دارد یا نه؟ تأملی درباره‌ی این علامت‌ها موکول می‌شود به هفته‌ی بعد.

دغدغه روشنفکری: از نوشتن رمان تا اجرای نمایش و ساخت فیلم برای کودکان

هیچ‌کس مظلومیت مرا درک نکرد

داریوش مهرجویی

فیلم «سنتوری» هم وارد شبکه خانگی شد. کاندیدا شدن فیلم در جشن «خانه سینما» مرهمی است برای دردهایی که این سال‌ها برای ساخت «سنتوری» به جان خریدم. هیچ‌کس مظلومیت من را در اتفاقاتی که برای «سنتوری» افتاد درک نکرد و به خاطرش هیچ گله‌ای نکردم. به هر حال فیلم در جشن خانه سینما کاندیدا شد و از این بابت خوشحالم. قصد دارم یک فیلم برای بچه‌ها بسازم. این فیلم «مرد اسباب‌بازی‌فروش» نام دارد که فیلمنامه‌اش را خودم به همراه خانم وحیده محمدی‌فر نوشته‌ام و الان در مرحله پیش‌تولید هستیم.

در حال حاضر دو فیلم تمام‌شده دارم که مراحل فنی را می‌گذرانند. «آسمان محبوب» عنوان فیلمی است که برای سیمافیلم ساخته‌ام و مستند «همدان» که درباره شهر همدان است در حال اتمام است.

فیلم «طهران تهران» الان در فستیوال‌های مونترال، شیکاگو و چند فستیوال دیگر در حال نمایش است. راه دور بود و برای نمایش فیلم به کانادا و امریکا سفر نکردم.

در خرابات مغان

بعد از رمان «یک فیلم بلند لعنتی» به تازگی رمان دیگری را تمام کرده‌ام و برای چاپ به نشر «قطره» سپرده‌ام. این رمان که قصه‌اش در امریکا اتفاق می‌افتد یا به نام «در خرابات مغان» چاپ می‌شود یا به نام دیگری ... شاید هم اصلاً مجوز نگیرد و بماند برای خودم.

بعد از نوشتن کتاب «روشنفکران رذل و مفتش بزرگ» و ترجمه کتاب «جهان هولوگرافیک» اثر مایکل تالبوت در حوزه فلسفه دیگر کاری در پیش نگرفته‌ام. مشغول نوشتن و تکمیل چند قصه بلند هستم. می‌خواهم آنها را کنار هم و به صورت یک مجموعه قصه به چاپ برسانم. راستی فیلمنامه مفصلی هم به نام «کیمیای رومی» نوشته‌ام که شرح حال زندگی مولانا و شمس است و آن را بر اساس کتاب «کیمیاخاتون» نوشته سعیده قدس تنظیم کرده‌ام. این فیلمنامه به زبان انگلیسی نوشته شده و قصد دارم فیلم «کیمیای رومی» را به زبان انگلیسی بسازم و در خارج اکران کنم: شاید فارسی‌اش را هم در اینجا به چاپ برسانم.

نمایشنامه‌هایی برای اجرا

راستش من تا الان چهار نمایشنامه ترجمه کرده‌ام. هر کدام از این نمایشنامه‌ها را ترجمه می‌کردم که بتوانم آن را اجرا کنم اما انگار دوست ندارند امثال من وارد صحنه تئاتر شوند.

«کودک مدفون» و «غرب واقعی» شاهکارهای سام شپارد را ترجمه کرده‌ام که به چاپ مجدد هم رسیده است. «آوازه‌خوان طاس» و «درس» را هم از اوژن یونسکو نمایشنامه‌نویس محبوبم ترجمه کرده‌ام اما هیچ‌کدام را نتوانسته‌ام اجرا کنم.

اگر کارهای اداری و مقدمات اجرایی فراهم شود «درس» را روی صحنه می‌برم. این اتفاق می‌تواند مرا بعد از مدت‌ها هیجان‌زده کند.

چه می‌خوانید؟ چه می‌بینید؟

بعد از سلینجر؛ همینگوی، یوسا، کوندرا، مارکز و پل‌استر نویسنده‌های محبوب من هستند که همیشه از خواندن آثارشان حال خوبی پیدا می‌کنم. این شب‌ها مشغول خواندن کتاب «سیمای زنی در جمع» هاینریش بل هستم و غرق لذت. راستی چند وقت پیش یک کار بسیار عالی از پل‌استر خوانده‌ام که انگار هنوز به فارسی ترجمه و چاپ نشده است. اسمش «آقای برتی‌گو» است.

من پیشنهاد می‌کنم مترجمانی که تا به حال آثار پل‌استر را ترجمه کرده‌اند دست به کار شوند و سراغ این کتاب بروند. اگر کسی بخواهد این کتاب را ترجمه کند من می‌توانم اصل کتاب را به او قرض بدهم.

اخیراً اصلاً فیلم نگاه نمی‌کنم. راستش را بخواهید از سینمای جدید زده شده‌ام. فکر می‌کنم فیلم‌های جدید نه تنها هیچ چیز به ما اضافه نمی‌کند بلکه نقش دشارژ را دارد و ما را تخلیه می‌کند. سینمای دنیا را فیلم‌های پلیسی و کارتونی احمقانه پر کرده؛ ترجیح می‌دهم بیشتر وقتم را با کتاب‌های محبوبم بگذرانم نه این فیلم‌ها...

زاویه دید: برای روز ملی سینما

لطفاً کیک‌های جشن ما را پیش از خوردن مزه کنید

حسین مهکام

امروز روز ملی سینماست و این یعنی مناسبت این روز بنا بر قاعده برای همه مردم باید مهم باشد تا تعبیر ملی در موردش صدق کند. اما نه‌تنها برای همه مردم مهم نیست؛ بلکه برای همکاران سینما هم اهمیتش تنها در حد و اندازه برگزاری جشنی باشکوه است که البته همین هم در این احوالات، تحفه مبارکی است و دست دوستان و اساتیدی که این جشن را برگزار می‌کنند باید فشرد و تنهایشان نگذاشت. اما روز ملی سینما برای کشوری که در طول سال جشنواره‌ای نیست در رده A در هر جای دنیا که بگردید، که فیلمی از کشورمان در آن نباشد، باید به همین جشن بسنده کرد؟ یعنی درست به موازات همین جشن که نگاهی به اسامی کاندیداهایش می‌تواند فرهیختگی سینمای منتخب صنوف را به راحتی نشان‌مان دهد، می‌توان چشم بست بر اینکه در سینماهای پایتخت رقابت بر سر چه فیلم‌هایی با چه اسامی مشابهی شکل گرفته است؟ آیا اعتراض صنوف سینما تنها به سی‌دی‌های قاچاق باید رنگ عمومی می‌گرفت یا اگر مثل امروز مفاهیم سینمای ایران دچار وضعیتی چنین وخیم باشد بالاخره باید خود صنوف دست به کار شوند؟ درست است که سازندگان همین فیلم‌ها بالاخره اعضای همین صنوف هستند، و متاسفانه همکار تلقی می‌شوند، اما اعتراضی داخلی و درون‌گروهی یا حتی به ساخت و پخش آنچه روی پرده‌های امروز است، به گمانم در همین روز باید شکل بگیرد. به اینجای یادداشت که می‌رسم با خود می‌گویم: از مردم انتظاری بر این مبنا نیست. مردم همان‌هایی هستند که برای کنجکاوی اینکه فلان فیلمساز چه تغییرات ژنتیکی‌ای کرده است، رقم فروش یک فیلم را به میلیارد می‌رسانند. بعد با خودم می‌گویم پس از چه کسانی باید این انتظار را داشت؟ سازندگان و تهیه‌کنندگان این فیلم‌ها فعلاً مجال نفس سینمای ایران را به شکل غریبی در دست دارند.

بعد با خودم می‌گویم باید سراغ مدیران رفت در این روز و به آنها اعتراض کرد؟ می‌بینم دست برخی همکاران با برخی کسانی که به‌رغم گفتارشان در عمل مدافع سینمای چرک این روزها هستند، درست از یک کیسه بیرون می‌آید و اتفاقاً عدد مهره‌هاشان هم خیلی شبیه یا عین هم است. بعد به خودم می‌گویم اگر روزی بخواهیم برای سینمای ایران جشنی ملی بگیریم، آیا همه مهمانان این جشن برای تولد یک موجود به جشن می‌آیند؟ یا تصاویرشان از این موجود خیلی با هم متفاوت یا متناقض است؟ در این میان دلم می‌خواهد از جدیت فرهاد توحیدی نازنین که بارها در مطبوعات به شکل رسمی مقابل رخدادهای مدیریتی برای تصمیم‌گیری درباره این جشن ایستاده یاد کنم. راستی آن نازنینی که جشن را برگزار می‌کند چقدر باید تاب تحمل مهمانی را داشته باشد که اساساً ناخوانده است؟! کاش می‌شد لااقل به سهم کوچک خودم نگذارم هر کیکی برای این جشن فرستاده شود.

قضیه شکل اول، قضیه شکل دوم: برداشتن دیوار بلند بی‌اعتمادی بین مسوولان و هنرمندان

خدایا فقط یه معجزه

مینا اکبری

بدون شک همه آنهایی که حرف‌های ابراهیم حاتمی‌کیا را در برنامه راز شنیده‌اند، این سوال را در ذهن خود مرور کردند که نظام ممیزی در سینمای ایران تاکنون به جز تبدیل دوست به دشمن و موافق به مخالف کار دیگری کرده؟ وقتی فیلمسازی چون حاتمی‌کیا با موضوعی چون دفاع مقدس در برابر دوربین رسانه ملی برای شرح چگونگی عبورش از موانع ممیزی از عبارت «تکه‌تکه شدن» استفاده می‌کند و وقتی برای شرح جایگاه خود برای ساخت یک فیلم جنگی شأنی پایین‌تر از یک سرباز وظیفه بر زبان می‌آورد، آدم دلش به حال الباقی فیلمسازان می‌سوزد که سخت‌تر از تکه‌تکه شدن و پایین‌تر از یک سرباز وظیفه، ممیزی چه به آنها که نکرده. ممیزی در ساختار سینمای ایران وابسته به دولت است و دولت در راستای قانون اساسی هر چهار سال یک‌بار دچار تغییرات عمده‌ای می‌شود. هربار که دولت جدید بر سرکار می‌آید بر اساس روش جدیدی همه ساختارهای ممیزی دگرگون می‌شوند. ممیزان تازه‌ای بر سرکار می‌آیند و نگاه‌های متفاوتی با شکل‌های تجربه‌نشده‌ای را به ممیزی وارد می‌کنند. فیلمسازان در برابر این سازوکار تازه مجبور به واکنش می‌شوند و نتیجه کار چیزی جز سوءتفاهم و دلخوری نیست. وقتی حاتمی‌کیا از مسوولان می‌خواهد به هنرمندان اعتمادکنند و نیشتر انتقاد هنرمند در پوست نظام را تیغ جراحی بدانند نه کارد سلاخی. این داستان را مرور می‌کند که چرا پس از ۳۰ سال صلاحیت انتقادی به هیچ هنرمندی تنفیذ نشده است. چرا هنرمندان امتحان پس‌داده همچون تازه‌واردان باید در صف تایید صلاحیت بایستند و چشم در دهان ممیزان منتظر باشند که نوآمدگان صحنه نظارت میزان وفاداری آنها را به نظام تایید کنند. داستان تایید و مجوز دادن وقتی داستان پرسوز و گدازی می‌شود که فیلمسازی بخواهد برای یک پروژه بزرگ‌تر دست به دامان نهادهایی غیر از وزارت ارشاد شود و از آنها کمک بخواهد. در این شرایط هر کسی می‌خواهد در هر پست و مقامی خود را برای کشور دلسوزتر از هنرمند و برای مجوز دادن خود را قانون‌مدارتر نشان دهد. در حالی که در اجرای وظیفه قانونی خود هزار و یک ایراد و مشکل و نارسایی دارد، ولی وقتی به یک هنرمند می‌رسد، می‌خواهد کاری کند که هنرمند با تمام وجودش اهمیت مقامش را درک کند و فکر نکند که همکاری یک نهاد با یک فیلمساز شوخی است. کافی است که ترجیع‌بند «در شرایط حساس کنونی» نیز به این مثنوی هفتادمن اضافه شود، آنجاست که آدم یاد داستان‌های کافکا و نمایش‌های بکت می‌افتد. چرخ‌دنده‌های دستگاه بزرگ بوروکراسی برای روح لطیف هنرمندان بسیار خشن است. زخمی که بی‌توجهی ممیزی بر روح هنرمندان می‌زند به این راحتی التیام پیدا نمی‌کند. کاهش شدید تولید فیلم در زمینه دفاع مقدس و بی‌انگیزگی برای تولید فیلم درباره جنگ شاید همین روش بدون اصول و منش بدون هدف اداری در برخورد با تاریخ جنگ است. این همه متولی و این همه اداره و این همه نهاد کاری جز ساخت مانع برای هنرمندان ندارند وگرنه کیست که نداند همین چند فیلم شاخص سینمای جنگ حاصل دور زدن شرایط ممیزی زمانه خود بوده نه درک عمیق ممیزان و صاحب‌منصبان از تاریخ جنگ. آیا وقت آن نرسیده که با اعتماد و شجاعت اداره نظارت و ارزشیابی با حمایت دولت اعلام کند که چند فیلمساز معین می‌توانند بدون پروانه ساخت و بدون پروانه نمایش فیلم‌شان را بسازند و اکران کنند و هوش و درایت خود را این‌گونه نشان بدهند که اعتبار کارنامه این فیلمسازان از نظر هر شورا و هر روند اداری برتر است. اجرای آزمایشی این طرح ثابت می‌کند که این فیلمسازان اعتبار کارنامه خود را با هیچ چیز دیگری معامله نخواهند کرد و نظام در میان هنرمندان کسانی را دارد که هرگز او را تنها نخواهند گذاشت. دیوار بی‌اعتمادی بین هنرمندان و مسوولان با بی‌مسوولیتی طی سال‌های گذشته بلند و بلندتر شده است. برای برداشتن این دیوار آیا باید چشم‌انتظار معجزه باشیم.

میکروسکوپ خصوصی من: اینجا ایران است، بیست و یکم شهریورماه ۱۳۸۹

روز ملی کدام سینما؟

امیر پوریا
amirpouria@gmail.com

۱۰، ۱۲ سال پیش که نمایندگان صنوف مختلف عضو خانه سینما در یکی از جلسات مجمع عمومی گرد هم آمدند تا روزی را که نزدیک به زمان برگزاری جشنواره فیلم فجر نباشد، به مجلس شورای اسلامی پیشنهاد کنند تا به عنوان روز ملی سینما در ایران به تصویب برسد و وارد تقویم شمسی و فارسی شود، کمتر کسی ممکن بود تصور کند که به فاصله‌ای چنین کوتاه، در کمتر از دو دهه، حال و وضع سینما به جایی برسد که آنچه عنوان این یادداشت است، تقریباً در ذهن هر سینماگری که می‌شنود امروز ۲۱ شهریورماه روز سینماست، شکل بگیرد. در اوایل دهه ۱۳۸۰ که به اتفاق علی معلم و امیرحسین رسائل همایشی تحت عنوان «آسیب‌شناسی سینمای معاصر ایران» برگزار کردیم، اصرار داشتیم یکی از مهم‌ترین میزگردهای آن با عنوان «سینمای ایران: بودن یا نبودن؟» برپا و مباحث مطرح آن، در تمام بازتاب‌های رسانه‌ای و مطبوعاتی همایش، به شکلی قابل توجه نقل شود. آن موقع مدخل بحث این میزگرد این بود که با طعنه و به طنز گفته می‌شد به نظر می‌رسد امروز ما در برخی موارد هنوز همان جایی ایستاده‌ایم که در سال‌های اولیه دهه ۶۰ و زمان شکل‌گیری معاونت سینمایی وزارت ارشاد و بنیاد سینمایی فارابی به عنوان اهرم اجرایی آن قرار داشتیم یعنی نقطه‌ای که باید در مقابل دیدگاه‌های افراطیون به این نتیجه برسیم که اساساً آیا سینما می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم. و جمله مشهور امام مبنی بر اینکه «ما با سینما مخالف نیستیم، با فحشا مخالفیم» دست‌کم تا مدتی صاحبان آن دیدگاه را به عقب‌نشینی و کنار آمدن با تداوم حیات این سینما واداشت. اما امروز و در انتهای همان دهه‌ای که این بحث‌ها به طنز در آن همایش مطرح می‌شد، به نقطه‌ای رسیده‌ایم که به واقع و به طور جدی درگیر این پرسش «بودن یا نبودن؟» هستیم. پرسشی که باید کهنه و فرسوده و در حد شوخی به چشم می‌آمد، بر فرق سر سینمای ایران فرود آمده است و این روزها که در آستانه چهاردهمین جشن سینمای ایران هستیم، با اصرار مسوولان سینمایی مبنی بر اینکه هیچ حمایتی از جشن این دوره نخواهند کرد، با تعبیر باورنکردنی «مشتی برانداز» که ابوالقاسم طالبی در وصف جامعه اصناف سینمایی ایران به کار برده، با نگرشی که محسن علی‌اکبری مبنی بر «فرزندخواندگی» خانه سینما نسبت به ارشاد عنوان کرده و آن را «فرزند ناخلف» یا به تعبیر عامیانه خودمان حرف گوش‌نکن خوانده، به شمشیری بدل کرده که لبه تیز و زهرآگین آن دارد این فرق را سرخ‌تر از آن که بود، می‌کند. در این شرایط، جز خود «سینما» به معنای هنری و فرهنگی و حسی‌اش، جز علاقه و اشتیاق و تاثیرات انسانی که خود فیلم‌های برجسته این دوره جشن - از «درباره الی...» تا چند نمونه دیگر- برمی‌انگیزند، چیزی برای دل بستن به این روز ملی و جشن آخر این هفته، به‌جا نمی‌ماند. آنچه مدیرعامل خانه سینما محمدمهدی عسگرپور به تازگی در شرح حال این ایام صنف و سینماگران ایرانی گفته، جمله‌ای کلیدی دارد و آن اشاره اوست به تعبیر عجیب و غریبی که برخی از مفهوم واژه «تعامل» دارند؛ که مترادف است با «نوکری». پرسش تلخ دیگر، این است که چرا وقتی برنامه‌ای سینمایی و زنده در تلویزیون داریم موسوم به «هفت» که ادعا می‌کند آینه تمام‌نمای شرایط روز این سینماست، نباید عسگرپور این تریبون را داشته باشد که انتقادات خود را از آنجا به گوش ما و آنها برساند؟

روز ملی سینما: تاثیرگذارترین عوامل بر سرنوشت فیلم کوتاه در دهه هشتاد

ذوق‌زدگی در مقابل پدیده دیجیتالیسم

شهرام مکری

۱- بدون شک ظهور و گسترش پدیده‌ای موسوم به سینمای دیجیتال طی ۱۰ سال گذشته همان طور که بر سینمای دنیا تاثیر فراوانی گذاشت، مهم‌ترین عامل در تغییر شکل و مسیر فیلمسازان فیلم کوتاه در ایران بود. توفان سینمای دیجیتال آنچنان بر مسیر فیلمسازی سینمای کوتاه تاثیر گذاشت که می‌توان تاریخ فیلم کوتاه در ایران را به قبل و بعد از آن تقسیم کرد. ظهور دوربین‌های سبک قابل حمل و با کیفیت بسیار بالا در ضبط تصاویر و سیستم‌های مونتاژ خانگی و وسایل حرکتی یا صدابرداری حرفه‌ای با قیمت‌های پایین، باعث شد از یک سو تهیه‌کنندگی تولیدات در این عرصه از انحصار ارگان‌های دولتی خارج شود و از سوی دیگر زیبایی‌شناسی مختص این آثار پدید آید که هر دو این اتفاقات همان طور که احتمالاً برای هر پدیده نوظهور دیگری قابل حدس است، در ابتدا با کجروی‌های فراوانی همراه بود. فیلمسازان که خود را دیگر در قید و بند کاغذبازی‌های اداری برای دریافت تجهیزات و وسایل نمی‌دیدند، تصورشان بر این شد که با فیلمنامه‌های در ظاهر ساختارشکن‌شان می‌توانند وارد حریم‌های ممنوعه شوند که هیجان‌زدگی خیل عظیمی در این راستا باعث به وجود آمدن آثاری شد که تاریخ مصرفی محدود به همان دوران داشتند و از سوی دیگر آزادی و سهولت استفاده از وسایل دیجیتال نوعی شلختگی در فیلم‌های دیجیتالی پدید آورد که همگان را معترف به ذوق‌زدگی در مقابل پدیده دیجیتالیسم کرد. امروزه اما خوشبختانه این هیجانات کم شده و فیلمسازان بزرگی چون ناصر تقوایی در شب جشن فیلم کوتاه به این تسلط بر ابزار و حساب‌شدگی ساختار در فیلم‌های کوتاه احترام گذاشته و آن را می‌ستایند. ۲- حضور دی‌وی‌دی‌های فراوان در بازار فیلم کشور و سهولت در دسترسی بیشتر به اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای باعث شد نسل جدید فیلمسازان فیلم کوتاه آشنایی انکارناپذیری با جریانات سینمایی دنیا به دست آورند؛ امتیازی که شاید نسل قبل‌تر از آن محروم بود و این باعث می‌شد تاثیرپذیری فیلمسازان جدید از جریان روز سینما را بتوان به راحتی در آثار این نسل دید. تلاش فیلمسازان این نسل برای پی‌ریزی حضور ژانر یا جلوه‌های ویژه کامپیوتری در فیلم‌های کوتاه از همین آشنایی می‌آید. ۳- موضع‌گیری‌ها و مناسبات سینمایی کشور در شکل کلان‌تر هم قطعاً بر سینمای کوتاه این دهه بی‌تاثیر نبود. ادغام و تجزیه گاه به گاه مرکز گسترش سینمای تجربی و انجمن سینمای جوان به عنوان دو ارگان مهم و بزرگ‌ترین تهیه‌کنندگان فیلم کوتاه در کشور و تغییر مدیریت‌ها و متعاقب آن تغییر نگرش آن مدیران به چگونگی تولید و عرضه فیلم کوتاه، تاثیراتی را بر این جریان فرهنگی گذاشت. در این میان به نظر من بازگشت جشنواره‌های منطقه‌ای، تغییر مدیریت مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی، کمرنگ شدن فعالیت بخش‌های بین‌الملل این مراکز و گسترش سیستم آموزش انجمن سینمای جوان از مهم‌ترین آنها بود. ۴- قطعاً از مهم‌ترین اتفاقات سینمای کوتاه کشور در دهه ۸۰ تشکیل انجمن صنفی فیلم کوتاه خانه سینماست که تشکلی است با حدود ۲۰۰ عضو و دامنه فعالیت‌های گسترده از خدمات صنفی و برگزاری جشنواره و کارگاه آموزشی گرفته تا اداره سایت و برگزاری هفته‌های فیلم در ایران و جهان. این تشکل هم البته در این سال‌ها فراز و فرودهای فراوانی داشت و می‌توان به عنوان آخرین فعالیتش به برگزاری سومین جشن مستقل فیلم کوتاه ایران اشاره کرد. ۵- حضور قابل توجه فیلمسازان این عرصه در سینمای بلند کشور طی دهه پیش، سعی در تغییر نگرش فستیوال‌های خارجی به سینمای جشنواره‌ای ایران، اضافه شدن کرسی فیلمسازی فیلم کوتاه در دانشگاه‌ها و مدارس سینمایی کشور، کارگاه‌های آموزشی آقای کیارستمی، توجه خاص‌تر مطبوعات به فیلم کوتاه و اتفاقاتی از این دست همگی از عوامل مهمی بودند که مسیر فیلم کوتاه را دچار دگرگونی کردند.

روزنامه‌ای در قطع مترویی

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

کرگدن‌نامه

شادمان از اینکه بالاخره کتیبه کورش، ولو به عنوان قرض، به سرزمین کوروش و مهد دلیران و کشور شیران برگشت، راهی گور قلندران شدم تا ایشان را هم شریک این شادی و مسرت وطن‌پرستانه کنم. غافل از اینکه اینها همه برای محیا محل اعتبار است و اموات را- اگرچه کوروش کبیر- به این سنگ و چوب‌ها تعلقی نیست. سهل است، غم و شادی آنها از جنس دیگری است و عشق به اشیا در جان مجرد آنها ورود ندارد. غلام همت آنم که زیر چرخ کبود/ ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است. ما که زیر چرخ کبود گرفتاریم، خوشا به سعادت جناب ذوالقرنین و قلندران پیژامه‌پوش که هر طوری بود، توسن جان خویش را از زیر این چرخ کبود رهانیدند...

کپورچالی: یک بار باید برویم دیدن کوروش، ازش بپرسیم این استوانه یک وجبی به چه درد می‌خورده؟ توی جیب که جا نمی‌شود...

مویدی: جا شدنش را یک‌جوری می‌شود جاش داد، فقط خیلی اذیت می‌کند.

کپورچالی: توی کتابخانه هم که نمی‌شود گذاشت...

امیرشاهی: این احتمالاً وسیله‌ای برای تنبیه مجرمان بوده.

میرفتاح: بله؟

امیرشاهی: احتمالاً مجرمان را وامی‌داشتند تا آن را حفظ کنند، بعد ازشان امتحان می‌گرفتند. اگر بلد نبودند...

روشن‌ضمیر: اگر این طور است پس چرا نصفش خرد شده؟

کپورچالی: اتفاقاً من شنیدم اصل حقوق بشر مال همین تکه‌های کنده شده است. منتها کسی چه می‌داند که چه نکات مهمی روی آن نوشته شده بود؟

مویدی: من فکر می‌کردم این تکه‌ها را خود کاتب شکسته. نه اینکه آن موقع پاک‌کن نداشتند، هر جا غلط می‌نوشتند، مجبور می‌شدند سنگ را خرد کنند.

روشن‌ضمیر: شاید هم اصلاحیه خورده، مجبور شده‌اند حذفش کنند. این پاک‌کن را شما غافل نشوید ازش. خیلی اختراع خوبی است.

میرفتاح: از پاک‌کن بهتر آندو است. هر اشتباهی که کنی، یک کنترل زد می‌گیری، همه چیز برمی‌گردد به اول.

کپورچالی: کنترل زد آن موقع یک قلم و تیشه بوده که می‌زدند گوشه سنگ را می‌پراندند.

امیرشاهی: حالا واقعاً چی بوده که مجبور بودند حذفش کنند؟

مویدی: احتمالاً آن موقع یک دایره کتیبه داشته‌اند که دستور می‌داده که هر چه دوست دارید بنویسید، اما درباره بعضی چیزها ننویسید. کاتب هم که سرش با یک جای دیگرش بازی می‌کرده، عدل آمده همان بعضی چیزها را نوشته. بعد هم مجبور بوده مثل آجر نصفش کند.

میرفتاح: یعنی این کتیبه‌ها یک‌جور روزنامه و مجله آن موقع بوده‌اند؟

کپورچالی: این مثلاً یک‌جور لایی «شرق» به حساب می‌آمده. یک‌جور قطع مترویی. از این گنده‌تر هم داشتند، از این کوچیک‌تر هم حتماً. اما حمل و نقلش خیلی راحت نبوده.

امیرشاهی: باهاش شیشه هم نمی‌شده پاک کرد.

مویدی: اما برای دعوا خیلی خوب و خوش‌دست بوده.

امیرشاهی: برای مجازات مجرمان هم که عرض کردم. این خوش‌دست بودنش، مخصوصاً با این شیارها و گوشه‌های شکسته، فوق‌العاده بوده که عده‌ای بنشینند و همه‌اش را حفظ کنند.

میرفتاح: من همه‌اش، این را از خودم می‌پرسم که چرا کوروش این کتیبه را نداده روی یک صفحه صاف بنویسند. مثلاً یک تخته سنگ صد در هفتاد چه اشکالی داشت؟

کپورچالی: بحث آیرودینامیک هم هست. همین خوش‌دستی که دوستان اشاره کردند. بعد هم تخته سنگ صد در هفتاد خیلی سخت بود و توی هیچ جیبی جا نمی‌شد. سنگ هم کاغذ نبود که بشود چهارتاش کرد و زد زیر بغل. درست است که این هم توی جیب اسباب زحمت است، اما باید ببینی که آن قدیم جیب‌شان چه شکلی بوده. ما الان با جیب‌های امروزی می‌سنجیم، سخت است، اما جیب‌های قدیم، احتمالاً سه‌تای این هم توش جا می‌شده.

میرفتاح: اطلاعات خوبی دادید. جداً که شناخت خوبی از این سنگ حقوق بشر پیدا کردم. حساب